

حقوق بشر و ناتوانی (معلولیت)

دکتر محمدکمالی*

حقوق بشر را قلب فعالیت‌های سازمان ملل متحد دانسته‌اند. دفاع از حقوق بشر در واقع، دفاع از حیثیت انسانی است. از سوی دیگر جمعیت قابل ملاحظه‌ای از افراد دارای ناتوانی در کشورهای مختلف جهان زندگی می‌کنند که سالانه بیش از ۱۰ میلیون نفر به جمعیت آنان افزوده می‌شود. در کشورهای در حال توسعه این جمعیت عظیم را افرادی فقیر، وابسته، تحت ظلم و خشونت، فراموش شده و محروم از آموزش‌های رسمی، حرفه‌ای و فاقد شغل تشکیل می‌دهند. تلاش‌ها برای شناخت اصولی حقوق بشر با تصویب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۸ آغاز گردید و در طول سالیان متمماتی این اعلامیه توانست بستری مناسب برای تدوین، اعلامیه‌ها و قطع‌نامه‌های متعددی جهت رعایت حقوق بشر در میان کشورهای جهان باشد. شمول افراد دارای ناتوانی از همان اعلامیه اول در موادی همچون ماده ۷ و ۲۵ پیداست و در ادامه آن در اعلامیه‌های «حقوق افراد کم‌توان ذهنی، ۱۹۷۱»، «حقوق افراد دارای معلولیت، ۱۹۷۴»، «پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک، ۱۹۸۱» و «قوانین استاندارد برای برابرسازی فرصت‌ها در مورد افراد دارای ناتوانی، ۱۹۶۳» به طرز بارزی حمایت شده است. در حال حاضر مهم‌ترین چالش، بحث مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای تصویب «پیمان‌نامه جهانی حقوق افراد دارای ناتوانی» می‌باشد که با تصویب آن گام مهمی در جهت رعایت حقوق بشر برای افراد دارای ناتوانی در هزاره سوم برداشته خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: حقوق بشر، معلولیت، ناتوانی

* متخصص آموزش بهداشت، استادیار دانشکده توانبخشی دانشگاه علوم پزشکی ایران

<kamali@mkamoli.com>

مقدمه

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا،

ان اکرمکم عندا... اتقیکم (سوره حجرات، آیه ۱۳)

دفاع از حقوق بشر، در واقع، دفاع از حیثیت انسانی است. این مهم‌ترین هدفی است که در بحث‌های حقوق بشر نهفته است. این امر بدان معناست که هرکس در این جهان زندگی می‌کند، حق داشتن یک زندگی آزاد و بدون تبعیض را داراست.

مطالعات تاریخی حاکی از تلاش مستمر افراد دارای معلولیت و ناتوانی برای دست‌یابی به فرصت‌های برابر با دیگران است. اعمال و رفتاری همچون تبعیض، جداسازی، منزوی ساختن، و نیز حذف و ریشه‌کنی افراد دارای معلولیت‌های جسمی، ذهنی، روانی و اجتماعی شکل‌دهنده فضایی از ظلم و نابرابری برای آنان بوده است.

دبیرکل سابق سازمان ملل متحد (دکوئیار، ۱۹۹۶) در مقدمه کتاب *prejudice and Dignity* می‌گوید: «بیش از ۲۵۰ میلیون نفر افراد دارای معلولیت شدید و متوسط در کشورهای در حال توسعه زندگی می‌کنند که سالیانه ۱۰ میلیون نفر بر تعداد آنان افزوده می‌شود. اکثریت آنان را افراد فقیر، وابسته، تحت ظلم و خشونت، فراموش شده و محروم از آموزش‌های عمومی و حرفه‌ای، فاقد شغل تشکیل می‌دهند. آن‌ها زودتر از دیگران می‌میرند و به هنگام زنده بودن نیز هیچ‌گونه قدرتی ندارند. بین ۱۵ تا ۲۰ درصد از مردمی که زیر خط فقر زندگی می‌کنند، دارای نوعی ناتوانی یا معلولیت هستند. اکثریت آنان هیچ‌گونه مشارکتی در برنامه‌های توسعه اجتماعی ندارند و به طور مجازی از برنامه‌های خدمات عمومی کنار گذاشته شده‌اند. آنان نیازمند آماده‌سازی برای حضور و زندگی در جامعه هستند. حقوق بشر برای آن‌ها در نظر گرفته نمی‌شود.» (Helander, 1996)

کوفی عنان دبیر کل فعلی سازمان ملل متحد در ۱۳۷۶، در پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، در دانشگاه تهران حقوق بشر را قلب همه فعالیت‌های سازمان ملل متحد اعلام می‌کند و به طور مشخص تعهد جامعه بین‌المللی برای بالا بردن فرهنگ

حقوق بشر و توجه به آن را از جمله با اهمیت‌ترین موضوعاتی می‌داند که در حال حاضر سازمان ملل بدان پرداخته است.

منشور حقوق بشر از کشورهای عضو می‌خواهد که از مردم خود در برابر فقدان شغل، آموزش، ایمنی، مراقبت‌های بهداشتی، تأمین اجتماعی و تغذیه مناسب، محافظت کنند. ناتوانی و معلولیت‌ها می‌تواند مانعی در راه رعایت این حقوق انسانی باشند. افراد دارای ناتوانی و معلولیت با تحقیر و جلوگیری از دستیابی به جایگاه حقیقی خود در جامعه با برچسب‌زنی‌های گوناگون قربانی شده‌اند. ترویج مبانی حقوق بشر باید برای اطمینان از این‌که افراد دارای ناتوانی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و... حقوق بشر خود را به دست خواهند آورد، بکار گرفته شود.

هنوز هم در تمامی کشورهای جهان، بر سر راه افراد دارای ناتوانی و معلولیت که به منظور کسب آزادی و حقوق انسانی خود، همچنین مشارکت کامل در فعالیت‌های جامعه می‌کوشند، موانعی وجود دارد. این مسئولیت اداره‌کنندگان کشورهاست تا با اقداماتی مناسب این موانع را بردارند. افراد دارای ناتوانی و معلولیت، انجمن‌ها و جوامع آن‌ها نیز باید نقشی پویا و فعال به‌عنوان همکاران این روند، ایفا کنند.

۱) حقوق بشر

بحث درباب مبانی فلسفی حقوق بشر از عهده این مقاله خارج است. لیکن ذکر این نکته ضروری است که برخی نظریه‌ها از جمله نظریه حقوق طبیعی، نظریه حقوق موضوعه، به‌ویژه دیدگاه کانت که مبتنی بر اخلاق حق‌مدار است. در شکل‌گیری منشور حقوق بشر تأثیر زیادی داشته‌اند. نکته اساسی در مباحث فلسفی حقوق بشر این است که حیات انسانی می‌تواند و باید دارای ارزش باشد. بدین معنا که انسان به ماهوی انسانی دارای ارزش احترام و حرمت است و این ارزش او باید تضمین شود. از سوی دیگر انسان دارای حق تعیین سرنوشت است که باید این حق نیز محترم شمرده و تکریم شود. مجمع عمومی سازمان ملل متحد در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ مطابق با ۱۳۲۷/۹/۱۹ شمسی،

اعلامیه جهانی حقوق بشر را به تصویب رساند. مهم‌ترین دلایل تصویب این اعلامیه در مقدمه آن آمده است؛ «از آن‌جا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال‌ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد؛ از آن‌جا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته است و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند، به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است؛ از آن‌جا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد؛ ...مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل، اعلام می‌نماید.» (مرکز مطالعات حقوق بشر، ۱۳۸۲)

این اعلامیه در ۳۰ ماده بر مهم‌ترین اصول حقوق انسانی تأکید دارد. از جمله مهم‌ترین موضوعات در آن، مباحثی چون حقوق انسانی عام و مدنی، آزادی بیان و عقیده، مالکیت، تابعیت، کار، آموزش و پرورش، امنیت و تأمین اجتماعی، سلامتی و رفاه، ازدواج و مسکن و... است. در سالیان متمادی بعد از تصویب این اعلامیه، در نشست‌ها، مجامع و اجلاس‌های مختلف جهانی، میثاق‌ها، اعلامیه‌ها، قطعنامه‌ها و کنوانسیون (پیمان‌نامه)‌ها و بیانیه‌های متعدد، بر مواد این اعلامیه تأکید شده است و در بسیاری موارد، مواد مختلف آن زیربنایی برای تصویب قطعنامه‌ها و کنوانسیون‌های موضوعی خاص بر پایه حقوق بشر قرار گرفته است.

از جمله این موارد، نشست وزرای امور خارجه کشورهای اسلامی در اگوست ۱۹۹۰ مطابق با ۱۵ مرداد ۱۳۶۹ در قاهره است که به تدوین «اعلامیه اسلامی حقوق بشر» منجر شد. آنان در این اعلامیه تأکید کردند که «به‌منظور ایفای سهم خود در تلاش‌های بشری که مربوط به حقوق بشر است؛ - حقوقی - که هدفش حمایت بشر در مقابل بهره‌کشی و ظلم بوده و بر آزادی و حقوق او در حیاتی شرافت‌مندانه تأکید دارد که با شریعت اسلامی هماهنگ است.» این اعلامیه را تصویب می‌کنند. در ماده یک آن نیز چنین مطرح می‌شود که «همه مردم در اصل شرافت انسانی و تکلیف و مسئولیت برابرنند؛ بدون هیچ‌گونه

تبعیضی از لحاظ نژاد یا رنگ یا اعتقاد دینی یا وابستگی سیاسی یا وضع اجتماعی و غیره». در ماده دوم نیز ذکر می‌شود که «زندگی موهبتی است الهی، حقی است که برای هر انسان تضمین شده است و بر همه افراد و جوامع و حکومت‌ها واجب است که از این حق حمایت کرده و در مقابل هر تجاوزی علیه آن ایستادگی کنند.»

بنابراین نقش اعلامیه جهانی حقوق بشر، در تکامل موضوع حقوق بشر و تخصصی شدن آن در زمینه‌های گوناگون با محوریت گروه‌ها (کودکان، زنان، پناهندگان و افراد دارای معلولیت) و یا با محوریت برخی موضوعات (چون تبعیض نژادی، کشتار جمعی، محیط زیست و توسعه، تغذیه، توسعه اجتماعی و اسکان بشر) نقشی محوری داشته است. آنچه در این مقاله بدان پرداخته می‌شود، موضوع افراد دارای معلولیت و موضوع حقوق بشر است.

۲) حقوق بشر، ناتوانی و معلولیت

باید اذعان کرد که موضوع ناتوانی و معلولیت از جمله چالش‌های مهمی بوده است که طی سالیان گذشته همواره در کانون بحث و بررسی قرار داشته است. نخستین بار در ۱۹۲۴ مطابق با ۱۳۰۳ شمسی، در اعلامیه حقوق کودک که به تصویب جامعه ملل (پیش از تشکیل سازمان ملل متحد) رسید، این جمله در یکی از موارد پنج‌گانه آن گنجانیده شد؛ «کودکی که دارای معلولیت ذهنی است، باید یاری شود». شاید بتوان قرار گرفتن این جمله و واژه «معلولیت» را آغازی بر حضور دائمی موضوع ناتوانی و معلولیت در بسیاری از اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های حقوق بشری سازمان ملل متحد دانست.

اعلامیه جهانی حقوق بشر در ۱۹۴۸ با توجه به دربرگیری و شمول آن بر همه انسان‌ها، دامنه نگاه انسانی به افراد دارای معلولیت را گسترش داد. ماده ۲۵ این اعلامیه به صراحت تأکید می‌کند که انسان‌ها «باید در مواقع بی‌کاری، بیماری، نقص عضو، بیهوشی، پیری و در تمام موارد دیگری که به عللی خارج از اراده انسان، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد، از شرایط آبرومندانة زندگی برخوردار شوند». تأکید ماده ۶ اعلامیه بر حق افراد در داشتن

شخصیت حقوقی به عنوان یک انسان در مقابل قانون و نیز داشتن حق کار، انتخاب آزادانه آن و برخورداری از شرایط منصفانه و رضایت‌بخش برای کار بدون هیچ تبعیضی در ماده ۲۳ و دسترسی به آموزش رایگان و اجباری در ماده ۱۳، بسیار بااهمیت است. به نظر می‌رسد ماده ۷ اعلامیه در گسترش پی‌گیری‌های حقوقی بشری افراد دارای معلولیت نقش مهم‌تری ایفا کرده است: «همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و باسویه از حمایت قانون برخوردار شوند». این دقیقاً همان چیزی است که طی قرن‌های طولانی درباب افراد ناتوان و معلول از آن غفلت شده و یا معلولان قربانی آن بوده‌اند. شواهد و مستندات فراوانی در این زمینه وجود دارد.

هلاندر برخورد جوامع انسانی با ناتوانی و معلولیت را به پنج دوره مختلف و مهم تقسیم می‌کند:

(الف) دوره حذف یا ریشه‌کنی.

(ب) دوره نگه‌داری در نوان‌خانه‌ها، برای آن‌که این افراد جلوی چشم سایرین (غیرمعلول) قرار نداشته باشند.

(ج) دوره مراقبت توسعه‌ای که همراه با تأمین مراقبت‌های لازم براساس جداسازی افراد دارای معلولیت اعمال می‌شده است.

(د) دوره تداخل اجتماعی که همراه با تشویق افراد دارای ناتوانی به حضور در بین خانواده، جامعه و نیز در نظام‌های اجتماعی بوده است.

(ه) دوره خودشکوفایی یا خودگردانی و قادرسازی که با خلق موقعیت‌هایی که فرد ناتوان قادر به توسعه کامل ظرفیت‌های خود باشد. (Helander, 1996)

هرچند عواملی چون ابداعات و اکتشافات پزشکی، شرایط و ضرورت‌های اقتصادی، کمبود نیروهای متخصص برای ارائه مراقبت‌های درمانی و توان‌بخشی، رشد مناسب افراد دارای معلولیت و گروه‌های والدین آنان در انجام این تغییرات نقش داشته‌اند، لیکن به نظر می‌رسد شرایطی همچون سلسله مراتب نیازهای مازلو را نیز می‌توان در این مورد به تصویر کشید.

چنانچه نیازهای فیزیولوژیک را در قاعدهٔ هرم مازلو و نیازهای تأمین و ایمنی را در مرحلهٔ بعدی قرار دهیم، به نظر می‌رسد که رسیدگی در نوان‌خانه‌ها و مراقبت‌های موسسه‌ای چیزی بیش‌تر از مراقبت برای بقا، معنا نمی‌شده است، لیکن رفته‌رفته با رشد اجتماعی مردم در جوامع، نیازهای اجتماعی و حضور در میان جمع جایگاه خود را باز کرده و دورهٔ تداخل (شمول) اجتماعی آغاز می‌شود. به دنبال تحقق این سطح از نیازها، دورهٔ رشد نیاز به کسب احترام و سپس خودشکوفایی برای افراد دارای معلولیت رقم خورده است.

توجه به حقوق بشر، به‌ویژه حقوق انسانی افراد کم‌توان ذهنی، عامل اصلی در ترویج «نهضت عادی‌سازی» در خلال سال‌های دههٔ ۶۰ میلادی، محسوب می‌شود. طرفداران این نهضت بر این نکته تأکید می‌کردند که یک فرد معلول به همان اندازه که یک فرد عادی نیاز به تعلیم و تربیت دارد، مستحق تعلیم و تربیت است، و حضور یا عدم حضور یک شخص معلول در جامعه و در بسترهای گوناگون آن بر حقوق بشر سایر شهروندان اثر می‌گذارد. همزمانی این پدیده با دورهٔ رشد تداخل اجتماعی افراد دارای معلولیت حاکی از موفقیت طرفداران این نظریه در آن سال‌هاست. هرچند به‌واسطهٔ تأکید بیش از حد بر موضوع آموزش، این نظریه به‌زودی جای خود را به نظریهٔ «برابری فرصت‌ها» سپرد.

در این میان همیشه قادرسازی افراد دارای ناتوانی یکی از اهداف مهم بوده است تا این افراد را قادر سازد در خصوص پی‌گیری حقوق سیاسی و مدنی خود به تمرین پردازند. در کشورهای توسعه‌نیافته تغییر از نظام مؤسسه‌ای به نظامی مبتنی بر تداخل اجتماعی به آرامی صورت پذیرفت. سؤالی که در دهه‌های اخیر برای معلولان و حامیان آنان مطرح شده بود، می‌تواند نقش مهمی در بروز این تغییرات ایفا کند. سؤال یا به تعبیری سؤالات این‌ها بودند؛ چرا افراد دارای ناتوانی باید وابسته به خیریه‌ها باشند؟ چرا نباید همچون دیگران از خدمات عمومی بهره‌مند شوند؟ چرا نمی‌توانند از مجاری عمومی و عادی استفاده کنند؟

هالاندر (۱۹۹۶) معتقد است که رشد خدمات عمومی به‌ویژه در بخش خصوصی، توسعهٔ آموزش‌های ویژهٔ دانش‌آموزان دارای معلولیت، تأثیرپذیری از این افراد و گروه‌های

والدین آنان، تغییر نگاه جوامع به خدمات رفاهی و تأمین اجتماعی، گسترش سایر نظام‌های حمایتی دولتی و به‌طور کلی مطرح شدن حق استفاده از خدمات عمومی برای افراد دارای ناتوانی، نقش انکارناپذیری در این زمینه داشته است. در این میان او به نقش فزاینده درک از حقوق بشر افراد دارای ناتوانی، بیش از دیگران معتقد است.

مجموعه این شرایط در این دوران باعث به‌وجود آمدن تغییراتی در تعریف توان‌بخشی افراد دارای ناتوانی شد؛ همان‌گونه که تغییراتی را در تعریف ناتوانی و معلولیت شاهد بوده‌ایم (کمالی، ۱۳۸۲). برخی از روان‌شناسان (بول، ۱۹۸۰) سعی در تعریف ناتوانی - به‌گونه‌ای که همه افراد جامعه به نحوی آن را تجربه می‌کنند - به صورت امری کاملاً نسبی دارند. چنین توصیفی باعث می‌شود که افراد ناتوان خود را کاملاً مجزا از جامعه نبینند و در نتیجه مرزهای ساختگی که مانع از ورود آزاد آنان به جامعه می‌شود خودبه‌خود از بین برود. براساس این تفکر روان‌شناسان به ناتوانی به صورت یک رفتار نگاه می‌کنند که می‌توان آن را تغییر داد (جانسون، ۱۹۹۶).

۳) تغییرات در تعریف توان‌بخشی

تغییراتی که در تعریف توان‌بخشی در طی این سال‌ها رخ داده است، آن را از یک تعریف مبتنی بر فرد دارای ناتوانی به تعریفی مبتنی بر «برابری فرصت‌ها» و در نهایت به تعریفی مبتنی بر «حقوق بشر» سوق داده است. سازمان جهانی بهداشت در ۱۹۶۹ توان‌بخشی را «استفاده از مجموعه اقدامات هماهنگ و درهم آمیخته پزشکی، اجتماعی، آموزشی و حرفه‌ای برای آموزش و بازآموزی افراد دارای ناتوانی برای نیل به سطح حداکثر ممکن در فعالیت‌های عملکردی» تعریف کرده است. چنین تعریفی به وضوح حاکی از تأکید بر شخص دارای ناتوانی و فراهم کردن زمینه‌های تغییر در اوست. بدیهی است در چنین مسیری امکان ایجاد تحولی در بین خانواده او و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، وجود نداشته است.

در فاصله سال‌های ۱۹۶۹ تا ۱۹۸۱ دو اتفاق مهم در شکل‌گیری مفهوم و نظریه‌ای

تحت عنوان «برابری فرصت‌ها» نقش داشته است؛ در ۱۹۷۱ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، «اعلامیه جهانی حقوق افراد مبتلا به عقب‌ماندگی ذهنی» را در ۷ ماده به تصویب می‌رساند که در آن حقوقی مشابه سایر اعضای جامعه برای آنان در نظر گرفته می‌شود. در ۱۹۷۵ نیز «اعلامیه جهانی حقوق افراد دارای معلولیت» در ۱۳ بند در مجمع عمومی تصویب می‌شود. برخورداری از حقوق مدنی و سیاسی - مشابه سایر افراد جامعه - رفع هر نوع تبعیض، و برخورداری از درمان‌های پزشکی و توان‌بخشی و دستیابی به وسایل کمک توان‌بخشی و هرگونه خدمات مورد نیاز و... از جمله موارد مهم این اعلامیه است.

در ۱۹۸۱ «جامعه بین‌المللی افراد دارای ناتوانی» که یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین گروه‌های غیردولتی افراد ناتوان در جامعه جهانی است، در مجمع جهانی خود در سنگاپور، نظریه مهمی تحت عنوان «برابری فرصت‌ها» را مطرح می‌کند. براساس این مفهوم «برابری فرصت‌ها» به معنای فرآیندی است که طی آن اسباب و نظام‌های عمومی جامعه همچون مکان‌ها و محیط‌های فیزیکی، مسکن، ایاب و ذهاب، فرصت‌های آموزشی و شغلی، همچنین زندگی فرهنگی - اجتماعی شامل تسهیلات ورزشی و تفریحی، در دسترس همه افراد قرار می‌گیرند. این امر شامل برچیده شدن تمامی موانع مشارکت کامل افراد ناتوان در همه زمینه‌ها است. بنابراین ما قادر می‌شویم تا به یک زندگی با کیفیت بهتر و مساوی با دیگران دست پیدا کنیم».

همزمان با طرح این نظریه، مجمع عمومی سازمان ملل متحد سال ۱۹۸۱ را با شعار «مشارکت کامل و مساوی» به عنوان «سال جهانی افراد دارای ناتوانی» اعلام می‌کند و هدف از آن را «شناخت حد اعلائی حق مشارکت کامل افراد دارای ناتوانی در جوامع خود» عنوان می‌کند، که تاکنون نیز این شعار به مثابه یک هدف کلی برای اکثر تلاش‌ها در زمینه حقوق بشر افراد دارای ناتوانی مطرح بوده است. برنامه «اقدام جهانی برای افراد دارای ناتوانی» نیز در همین سال به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد می‌رسد که شامل یک برنامه منسجم و اصولی برای تأمین حداقل حقوق برای افراد ناتوان در جوامع خود است.

پی‌گیری‌های انجام شده در سال ۱۹۸۱ و نام‌گذاری آن به‌عنوان «سال جهانی افراد دارای ناتوانی»، به تصویب «دههٔ افراد دارای ناتوانی» (۱۹۹۲-۱۹۸۳) می‌انجامد. مجمع عمومی با تصویب این دهه خواستار تلاش همگانی کشورهای عضو برای به رسمیت شناختن حقوق افراد ناتوان و انجام اقدامات هماهنگ، به‌ویژه انجام برنامهٔ «اقدام جهانی برای افراد دارای ناتوانی» به منظور کسب حداقل یک زندگی شرافتمندانه برای آنان می‌شود.

به نظر می‌رسد سال ۱۹۸۱ نقطهٔ عطفی در تحول تاریخی به‌وجود آمده در تغییر نگرش به افراد ناتوان است. این تحول باعث شد تا راهبرد کمک و حمایت صرف به مشارکت کامل و تأمین حقوق اساسی افراد ناتوان جامعه بیانجامد. روند فعالیت‌های انجام گرفته در «دههٔ افراد دارای ناتوانی» در ۱۹۹۳ با دو مصوبه جان تازه‌ای می‌گیرد؛ در این سال، کنفرانس جهانی حقوق بشر با حضور رؤسای کشورهای عضو در وین تشکیل می‌شود. در اعلامیهٔ این کنفرانس در دو بخش به موضوع افراد دارای ناتوانی اشاره می‌شود. یک‌بار در بند (پ) ۱۲، که چنین ذکر می‌شود که «باید توجه ویژه‌ای در حق معلولان، از جمله مشارکت فعال و بدون تبعیض آنان در جامعه و برخورداری آنان از کلیه حقوق و آزادی‌های اساسی به عمل آید». در بخش پایانی اعلامیه کنفرانس جهانی وین در زیر سرفصل «حقوق افراد دارای ناتوانی»، ۳ بند زیر طرح و تصویب می‌شود:

الف) کنفرانس جهانی تأکید می‌کند که کلیهٔ حقوق و آزادی‌های اساسی، جهانی هستند و بدون استثناء شامل افراد معلول نیز می‌شوند. کلیه افراد از بدو تولد یکسان هستند و از حقوق مشترک حیات، رفاه، آموزش، کار و زندگی مستقل و شرکت فعال در کلیهٔ جنبه‌های اجتماعی برخوردار هستند. بنابراین هر نوع تبعیض مستقیم یا رفتار تبعیض‌آمیز و منفی با فرد معلول نقض حقوق فرد تلقی می‌شود. کنفرانس جهانی از دولت‌ها می‌خواهد در صورت لزوم قوانینی را برای تضمین برخورداری افراد از این حقوق تصویب یا تعدیل کنند.

ب) فرد معلول می‌تواند همه‌جا باشد. باید با نابودی کلیه موانع موجود در اجتماع اعم از فیزیکی، مالی، اجتماعی یا روانی که مشارکت کامل فرد معلول را محدود یا ناممکن می‌سازند، به این افراد فرصت مشترک داده شود.

ج) کنفرانس جهانی با توجه به «برنامه عمل جهانی برای افراد معلول» که در سی‌وهفتمین مجمع عمومی تصویب شد، از مجمع عمومی و شورای اقتصادی و اجتماعی درخواست می‌کند، پیش‌نویس «قوانین استاندارد یکسان‌سازی فرصت‌ها برای افراد معلول» را که در جلسه خود در سال ۱۹۹۳ تهیه شد، تصویب کند.

به‌دنبال این اعلامیه در ۱۹۹۳ مجمع عمومی سازمان ملل در پایان «دههٔ افراد دارای ناتوانی» پیش‌نویس فوق را تحت عنوان «قوانین (مقررات) استاندارد برای ایجاد فرصت‌های مساوی برای افراد دارای ناتوانی» به تصویب می‌رساند. این امر تکمیل‌کنندهٔ تحول نگرش به افراد دارای ناتوانی و تغییر در تعریف توان‌بخشی و استوار ساختن آن بر مبنای «برابری فرصت‌ها» بود.

قوانین (مقررات) استاندارد، تأمین‌کننده، دسترسی به امکانات جامعه برای کلیه افراد ناتوان و الگویی برای تصمیم‌گیران سیاسی در راه حصول به دادن فرصت‌های مساوی به این افراد بود؛ همچنین موجب پیشنهاد سازوکار ملی و همکاری دولت با افراد ناتوان و سازمان‌های آنان و سازمان‌های وابسته به ملل متحد بود؛ نیز پایه‌گذار پیشنهاد سازوکاری برای نحوهٔ نظارت و پایش اقدامات کشورها به‌منظور تحقق فرصت‌های برابر بود. هرچند نقطه ضعف اساسی آن را باید در فقدان الزام قانونی کشورها به انجام آن دانست و باید آن را یک تعهد اخلاقی صرف از طرف کشورهای عضو شود.

در مجموع می‌توان نظریهٔ «برابری فرصت‌ها»، اعلام «سال جهانی افراد دارای ناتوانی» تصویب «برنامهٔ اقدام جهانی برای افراد دارای ناتوانی»، «اعلامیهٔ کنفرانس جهانی حقوق بشر وین» و تصویب «قوانین استاندارد برای ایجاد فرصت‌های مساوی برای افراد دارای ناتوانی» را گام‌های اساسی برای ایجاد تحول در تعریف توان‌بخشی و نگاه جوامع به افراد دارای ناتوانی ذکر کرد.

مبنای جدید «حقوق بشر» در تعریف توان‌بخشی، در نظر گرفتن حقوقی مشابه با آنچه در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر آمده است، برای افراد ناتوان است. هلاندر در این باره مطرح می‌کند که باید همه مداخلات آموزشی برای افراد ناتوان تأمین شود؛ همهٔ تغییرات و

تطابق‌ها در محیط فیزیکی آنان اعمال شود؛ همه تغییرات عمومی لازم در محیط؛ برای کاهش یا حذف موانع برای افراد ناتوان انجام شود؛ برابری فرصت‌ها براساس حضور اجتماعی و فراگیری تأمین شود و ارتقاء پاس‌داری از حقوق بشری آنان و قادرسازیشان در دستور کار قرار گیرد.

موارد فوق زیربنایی را برای تعریف جدید از توان‌بخشی مبتنی بر حقوق بشر، فراهم ساخت. «توان‌بخشی شامل همه اقدامات با هدف کاستن از تأثیر ناتوانی بر یک فرد، قادر ساختن او برای رسیدن به استقلال، حضور اجتماعی، زندگی با کیفیت و خودشکوفایی است. توان‌بخشی نه تنها آموزش افراد دارای ناتوانی را شامل می‌شود بلکه در نظام عمومی جامعه مداخله می‌کند تا مناسب‌سازی محیط، قادرسازی افراد و مراقبت از حقوق بشری وی را فراهم کند. مراقبت از حقوق بشر (انسانی) وظیفه همه دولت‌ها در همه کشورها، جوامع همچنین وظیفه هر شهروند در هر زمان است. افراد دارای ناتوانی همان حقوقی را دارا هستند که دیگران دارند، بدون هیچ‌گونه تبعیضی و نباید هیچ استثنایی وجود داشته باشد. لیکن توجه ویژه‌ای لازم است تا از انجام امور زیر اطمینان حاصل گردد: تأمین مسکن، ایاب و ذهاب و دسترسی به ساختمان‌ها، به اطلاعات، به زندگی اجتماعی، فرهنگی شامل تسهیلات ورزشی و تفریحی، به حضور در تمامی زمینه‌های مورد علاقه از جمله مشارکت کامل سیاسی.» (Helander, 1996)

این تعریف تأثیر عمیقی در راهبرد «توان‌بخشی مبتنی بر جامعه» ایفاء کرد و تلاش‌ها برای ارتقاء و مراقبت از حقوق بشر افراد دارای ناتوانی را به‌عنوان یکی از اصول مهم توان‌بخشی مبتنی بر جامعه مطرح ساخت؛ چه به نظر می‌رسد راهبرد توان‌بخشی مبتنی بر جامعه، بیش از آن‌که به ارائه خدماتی صرف برای ارتقاء و بهبود عملکرد فرد ناتوان بیانیدشد، به رعایت حقوق انسانی آنان توجه دارد.

۴) حرکت برای تصویب کنوانسیون حقوق افراد ناتوان

اعلامیه کنفرانس توسعه اجتماعی کپنهاگ در ۱۹۹۵ که با حضور رؤسا و نمایندگان

کشورهای عضو انجام شد، در مقدمه خود تصویر روشن و امیدبخشی از وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جهان به دست نمی‌دهد. اعلامیه در یکی از بندهای خود که به مرور اوضاع و احوال جاری و علل تشکیل کنفرانس می‌پردازد، آورده است «معلولان یکی از بزرگ‌ترین اقلیت‌ها، یعنی یک‌دهم جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. اینان در اکثر موارد از روی ناچاری، به فقر، بی‌کاری و انزوای اجتماعی تن در داده‌اند. به علاوه در تمامی کشورها، افراد مسن‌تر، ممکن است از آسیب‌پذیری به‌خصوص در برابر طردشدگی و کنار گذاشته شدن در رنج باشند». در همین اعلامیه، کنفرانس «تلاش در حصول اطمینان از دسترسی معلولان به توان‌بخشی و دیگر خدمات زندگی مستقل و تکنولوژی امداد برای کمک به آنان در راه حداکثر بهزیستی، استقلال و شرکت تمام‌عیار در امور اجتماعی» را خواستار می‌شود.

در چنین شرایطی با توجه به مطرح شدن بیش از پیش جنبه‌های حقوق بشری افراد ناتوان و فقدان ضمانت اجرایی درباب بسیاری از قطعنامه‌ها و اعلامیه‌های مصوب مجمع عمومی، همچنین وجود برنامه‌های توسعه‌ای در کشورهای مختلف که به شیوه‌ای طراحی شده‌اند که مانع از مشارکت کامل افراد دارای معلولیت هستند و باقی ماندن نگرش‌های منفی در زمینه حضور افراد ناتوان در جوامع مختلف، باعث شد تا افراد ناتوانی، گروه‌ها و سازمان‌های آنان و حامیان و دست‌اندرکاران امور توان‌بخشی و توسعه اجتماعی در سازمان ملل به دنبال تصویب یک کنوانسیون جهانی (پیمان‌نامه) باشند که از الزام‌های قانونی بعد از تصویب در کشورهای عضو برخوردار باشد.

کنوانسیون فوق نسبت به رعایت استانداردهای دسترسی در تمام برنامه‌ها به منظور مساعدت در توسعه زیرساختار اقتصادی یا اجتماعی، بر حضور افراد ناتوان در زندگی اجتماعی درون جامعه خود، تاکید می‌ورزد. کنوانسیون خواهان این واقعیت است که حقوق افراد دارای ناتوانی و معلولیت در هر جامعه‌ای شناسایی شده و تحت حمایت قرار گیرد و این در حالی است که در گزارش نشست «جامعه توان‌بخشی بین‌المللی» در ۱۹۹۹ عنوان شده است که «در پاسخ به معلولیت هنوز در بیش‌تر جوامع ناآگاهی، یک‌سونگری،

خرافات و ترس حاکم است. در هزاره سوم ما باید معلولیت را به عنوان بخشی عادی در تغییر شرایط انسان تلقی کنیم.... حداقل ۱۰ درصد از افراد هر جامعه‌ای دارای ناتوانی یا معلولیت هستند.... در جوامع توسعه‌یافته و یا در حال توسعه، در شمال یا جنوب جهان، جداسازی و حاشیه‌ای شدن موجب شده است تا افراد ناتوان در پایین‌ترین طبقات اجتماعی و اقتصادی قرار گیرند. در قرن بیست و یکم می‌باید بر حقوق بشر و حقوق مدنی افراد دارای معلولیت، نظیر سایر افراد تأکید کنیم».

در این کنوانسیون، حقوق بنیادی همچون حق زندگی کردن، رفع هرگونه تبعیض، آزادی، تساوی، حقوق مدنی و خصوصی، شناسایی به‌عنوان یک فرد، حق رای و شهروندی و نیز حقوق اجتماعی - فرهنگی همچون آموزش، شغل، بهداشت، دسترسی‌ها، برخورداری از استاندارد زندگی و حق مشارکت در توسعه اجتماعی در نظر گرفته شده است. چهار موضوع اساسی حقوق عام، حقوق خاص افراد ناتوان، وظایف کشورها و نحوه عملکرد برای تصویب، نظارت و پی‌گیری مواد کنوانسیون، بخش‌های اصلی کنوانسیون را تشکیل می‌دهند. استفاده از تعبیری که در اعلامیه جهانی حقوق بشر وجود دارد و به طور وسیعی مبنای تشکیل‌دهنده مواد مختلف کنوانسیون است، در ماده ۵ آن آمده است: «هیچ‌کس نمی‌بایست بر مبنای معلولیت از جمله معلولیت ذهنی، جسمی یا تکاملی (رشدی) مورد تبعیض قرار گیرد». بر حق برخورداری از مشارکت و حضور در تمامی صحنه‌های زندگی و دریافت استانداردهای کافی برای زندگی در جامعه، دسترسی به حقوق سیاسی و مدنی و... نیز به صراحت تأکید شده است.

به نظر می‌رسد حرکتی که از بیان یک کلمه در ۱۹۲۴ آغاز شد در یکی دو سال آتی با تصویب کنوانسیون جهانی حقوق افراد معلول وارد مرحله نوبی خواهد شد. این نقطه پایان کار نخواهد بود، بلکه آغازی است بر دورانی سخت برای تصویب آن در کشورها و صرف انرژی فراوان برای دستیابی به اهداف متعالی آن.

- ۱- اشتراوس، لئو (۱۳۳۸). حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر آگاه.
- ۲- بابایی، اهری (۱۳۷۲). برنامه اقدام جهانی معلولان. شهرداری تهران.
- ۳- صالحی، جواد (۱۳۷۲). ناتوانی، استراتژی و برنامه‌ها. تهران: دانشکده علوم بهزیستی و توان‌بخشی.
- ۴- کمالی، محمد (۱۳۸۲). «مروری بر حقوق کودکان دارای ناتوانی و معلولیت». فصلنامه رفاه اجتماعی. تهران: دانشگاه علوم بهزیستی و توان‌بخشی.
- ۵- گزارش کارگاه آموزشی حقوق افراد دارای معلولیت، ۱۴ و ۱۵ آبان‌ماه (۱۳۷۹). تهران: سازمان بهزیستی کشور، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۶- مرکز مطالعات حقوق بشر. (۱۳۸۲). گزیده‌ای از مهم‌ترین اسناد بین‌المللی حقوق بشر. تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۷- میرخانی، مجید (۱۳۷۸). مبانی توان‌بخشی. تهران: دانشکده علوم بهزیستی و توان‌بخشی.
- ۸- ناصرزاده، هوشنگ (۱۳۷۲). اعلامیه حقوق بشر. تهران: جهاد دانشگاهی

9- **DPI Manifesto**, Singapore (1981).

10- Helander, E. (1996). **Preyvdice and dignity**. UNDP. New York.

11- **National human Rights commission** (2001). Annual Report 2000-2001. Dehli. India.

12- WHO, **Technical Report Series** (1969). No 419,. WHO Expert commite on Medical Rehabilitation,. WHO, Geneva, Switzerland.